من يتوكل على الله فهو حسبه

بعون عنایت خالق دو جهان و توفیق آمر امر کن فکان از رشحات اقلام مطرح انوار [illegible]



باهتمام راجی رحمت ایزد سبحان محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان [illegible] مغفور

در کارخانه مصطفائی واقع کانپور مطبوع گردید ١٢٦٧

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

بعد حمد ایزد غفار و صلوة و سلام بر سید ابرار و آل اطهار و اصحاب اخیار میگوید امیدوار مغفرت ایزد منان
بخشنده ۱۲ درود ۱۲ سرور نیکوکاران ۱۲ جمع طاهر بمعنی پاک ۱۲ جمع خیر بمعنی بهتران ۱۲
محمد مصطفی خان خلف حاجی محمد روشن خان اذاقهما الله حلاوة کمال الایمان که چون خوض اندر کتب فارسیه
بچشاند هر دو را خدای تعالی شیرینی کمال ایمان ۱۲
و حصول استعداد ترجمهٔ عبارات و خطوط نویسی موقوف بر دانستن معانی مصادر و قوت اشتقاق صیغها بود
لهذا چند مصادر مشهوره مع معانی متعارفه و صرف صغیر ضروری هر یک بترتیب حروف تهجی بطرز مرغوب در جداول
خوش اسلوب جمع نموده صفوة المصادر نام نهادم و صرف کبیر یک مصدر لازم و دیگری متعدی هم بطریق نمونه
بیان کردم تا طفلان را بآسانی تمام بسوی استخراج معانی و اشتقاق صیغها رهبر شود و یادگاری بدست روزگار ازین هیچکسان ماند

والله المستعان و علیه التکلان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

باب الالف

صرف کبیر

مصدر لازم	آمدن / آنا				حاصل مصدر	آمد
اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق	آمد	آمدند	آمدی	آمدید	آمدم	آمدیم
ماضی قریب	آمده است	آمده اند	آمدهٔ	آمده اید	آمده ام	آمده ایم
ماضی بعید	آمده بود	آمده بودند	آمده بودی	آمده بودید	آمده بودم	آمده بودیم
ماضی ناتمام	می آمد	می آمدند	می آمدی	می آمدید	می آمدم	می آمدیم
ماضی احتمالی	آمده باشد	آمده باشند	آمده باشی	آمده باشید	آمده باشم	آمده باشیم
ماضی تمنائی	آمدے	آمدندے			آمدے	
مضارع	آید	آیند	آیی	آیید	آیم	آییم
حال	می آید	می آیند	می آیی	می آیید	می آیم	می آییم
مستقبل	خواهد آمد	خواهند آمد	خواهی آمد	خواهید آمد	خواهم آمد	خواهیم آمد
امر	بیاید	بیایند	بیا	بیایید	بیایم	بیاییم
نهی	نیاید	نیایند	میا	میایید	نیایم	نیاییم
اسم فاعل	آینده	آیندگان				

صیغه‌های مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مصدر متعدی	آوردن لانا	صرف کبیر			حاصل مصدر	آورد
ماضی مطلق معروف	آورد	آوردند	آوردی	آوردید	آوردم	آوردیم
ماضی مطلق مجهول	آورده شد	آورده شدند	آورده شدی	آورده شدید	آورده شدم	آورده شدیم
ماضی قریب معروف	آورده است	آورده اند	آورده	آورده اید	آورده ام	آورده ایم
ماضی قریب مجهول	آورده شده است	آورده شده اند	آورده شده	آورده شده اید	آورده شده ام	آورده شده ایم
ماضی بعید معروف	آورده بود	آورده بودند	آورده بودی	آورده بودید	آورده بودم	آورده بودیم
ماضی بعید مجهول	آورده شده بود	آورده شده بودند	آورده شده بودی	آورده شده بودید	آورده شده بودم	آورده شده بودیم
ماضی ناتمام معروف	می آورد	می آوردند	می آوردی	می آوردید	می آوردم	می آوردیم
ماضی ناتمام مجهول	آورده میشد	آورده میشدند	آورده میشدی	آورده میشدید	آورده میشدم	آورده میشدیم
ماضی احتمالی معروف	آورده باشد	آورده باشند	آورده باشی	آورده باشید	آورده باشم	آورده باشیم
ماضی احتمالی مجهول	آورده شده باشد	آورده شده باشند	آورده شده باشی	آورده شده باشید	آورده شده باشم	آورده شده باشیم
ماضی تمنائی معروف	آوردے	آوردندے			آوردمے	
ماضی تمنائی مجهول	آورده شدے	آورده شدندے			آورده شدمے	

کلمهٔ آوردن مشتقات [illegible]

اسامی مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مضارع معروف	آورد	آورند	آوری	آورید	آورم	آوریم
مضارع مجهول	آورده شود	آورده شوند	آورده شوی	آورده شوید	آورده شوم	آورده شویم
حال معروف	می آورد	می آورند	می آوری	می آورید	می آورم	می آوریم
حال مجهول	آورده میشود	آورده میشوند	آورده میشوی	آورده میشوید	آورده میشوم	آورده میشویم
مستقبل معروف	خواهد آورد	خواهند آورد	خواهی آورد	خواهید آورد	خواهم آورد	خواهیم آورد
مستقبل مجهول	آورده خواهد شد	آورده خواهند شد	آورده خواهی شد	آورده خواهید شد	آورده خواهم شد	آورده خواهیم شد
امر معروف	بیارد	بیارند	بیار	بیارید	بیارم	بیاریم
امر مجهول	بیاورده شود	بیاورده شوند	بیاورده شو	بیاورده شوید	بیاورده شوم	بیاورده شویم
نهی معروف	نیارد	نیارند	میار	میارید	نیارم	نیاریم
نهی مجهول	نیاورده شود	نیاورده شوند	میاورده شو	میاورده شوید	نیاورده شوم	نیاورده شویم
اسم فاعل	آورنده / زورآور	آورندگان / آورندها	اسم مفعول		آورده	آوردگان / آوردها

تنبیه صیغهای نفی را بر اثبات قیاس باید کرد که برای نفی فقط حرف نون در اول صیغهای اثبات در می آرند

صرف صغیر

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آختن	بتلوار کھینچنا			آخت					آخته
آراستن	سنوارنا	آرایش		آراست	می آراید	بیارای	آراینده	جهان آرای	آراسته
آرامیدن	آرام کرنا آرام ہونا	آرام آرامش رامش		آرامید	می آرامد	بیارام	آرامنده	دلارام	آرامیده
آرمیدن	آرام کرنا			آرمید					آرمیده
آروغیدن	ڈکار لینا	آروغ		آروغید	می آروغد	بیاروغ	آروغنده		
آزردن	ستانا آزرده ہونا	آزردگی آزار		آزرد	می آزارد	بیازار	آزارنده	دل آزار	آزرده
آزمودن	آزمانا	آزمایش		آزمود	می آزماید	بیازمای	آزماینده	کار آزما	آزموده
آسودن	آرام کرنا آسوده ہونا	آسایش آسودگی		آسود	می آساید	بیاسای	آساینده		آسوده
آشامیدن	پینا	آشام		آشامید	می آشامد	بیاشام	آشامنده	درد آشام	آشامیده
آشفتن	پریشان کرنا پریشان ہونا	آشوب		آشفت	می آشوبد	بیاشوب	آشوبنده	شهر آشوب	آشفته
آغازیدن	شروع کرنا	آغاز		آغازید	می آغازد	بیاغاز	آغازنده		آغازیده
آغشتن	آلوده ہونا			آغشت					آغشته
آفریدن	پیدا کرنا	آفرینش		آفرید	می آفریند	بیافرین	آفریننده	جهان آفرین	آفریده
آگاهیدن	خبردار ہونا جاننا	آگاهی		آگاهید	می آگاهد	بیاگاه		خدا آگاه	
آگندن	بھرنا			آگند		آگن			آگنده آفزاگنده

مصدر فارسی	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
آلائیدن	آلوده ہونا / آلوده کرنا	آلایش		آلائید	می آلاید	بیالائی	آلاینده		آلائیده
آلودن	آلوده ہونا	آلودگی		آلود					آلوده
آماسیدن	سوجنا	آماس		آماسید	می آماسد		آماسنده		آماسیده
آمرزیدن	بخشنا	آمرزش	آمرزانیدن	آمرزید	می آمرزد	بیامرز	آمرزنده	آمرزگار	آمرزیده
آموختن	سیکھنا / سکھانا	آموزش		آموخت	می آموزد	بیاموز	آموزنده	ادب آموز / آموزگار	[illegible] / آموخته [illegible]
آمودن	پرونا / سنوارنا			آمود	—				آموده
آمیختن	ملنا / ملانا	آمیزش		آمیخت	می آمیزد	بیامیز	آمیزنده	مردم آمیز	آمیخته / [illegible]
آویختن	لٹکنا / لٹکانا	آویزش	آویزانیدن	آویخت	می آویزد	بیاویز	آویزنده	دل آویز	آویخته
آہیختن	لٹکانا / تلوار کھینچنا			آہیخت					آہیخته
ارزیدن	قیمت پانا	ارزش		ارزید	می ارزد	بیرز	ارزنده	کم ارز	ارزیده
ایستادن / استادن	کھڑا ہونا	استادگی		استاد	می استد	بایست			استاده
استردن	مونڈنا / صاف کرنا			استرد			استرنده	استره	استرده
اوفتادن / افتادن	گر پڑنا	افتاد / افتادگی		افتاد	می افتد	بیفت		افتان	افتاده
افراختن	بلند کرنا			افراخت	می افرازد	بیفراز	افرازنده	سرافراز	افراخته
افراشتن	بلند کرنا			افراشت					افراشته

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	امر	[illegible]	[illegible]	اسم مفعول
افروختن	روشن کرنا		افروزانیدن	افروخت	می افروزد	بیفروز	افروزنده	افروزان / عالم افروز	افروخته
افزودن	بڑھنا / بڑھانا	افزایش / افزود		افزود	می افزاید	بیفزای	افزاینده	روز افزون / روح افزا	افزوده
افسردن	ٹھٹھرنا			افسرد	می افسرد				افسرده
افشاندن	جھاڑنا / پچھوڑنا	افشان		افشاند	می افشاند	بیفشان	افشانند	غله افشان	افشانده
افشردن	نچوڑنا	افشار	افشرانیدن	افشرد	می افشرد	بیفشار	افشارنده		افشرده / دست افشار
افگندن	ڈالنا	افگندگی		افگند	می افگند	بیفگن	افگننده	شیر افگن	افگنده
انباردن	پاٹنا / ڈھیر کرنا			انبارد	می انبارد	بینبار	انبارنده		انبارده
انبودن	ایک دوسرے پر چڑھنا			انبود					انبوده
انباشتن	پاٹنا / ڈھیر کرنا			انباشت					انباشته
انجامیدن	تمام ہونا	انجام		انجامید	می انجامد		انجامنده		انجامیده
انداختن	ڈالنا / پھینکنا	اندازه / انداز		انداخت	می اندازد	بینداز	اندازنده	تیر انداز	انداخته
اندوختن	جمع کرنا		اندوزانیدن	اندوخت	می اندوزد	بیندوز	اندوزنده	غم اندوز	اندوخته
اندودن	لیپنا / ملمع کرنا			اندود	می انداید	بیندای	انداینده	گل اندای	اندوده
اندیشیدن	سوچنا	اندیشه		اندیشید	می اندیشد	بیندیش	اندیشنده	دور اندیش	اندیشیده
انگاردن	مقرر کرنا			انگارد	می انگارد	بینگار	انگارنده		انگارده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
انگاشتن	معلوم کرنا			انگاشت					انگاشته
انگیختن	اوٹھانا	[illegible]	انگیزانیدن	انگیخت	می انگیزد	بینگیز	انگیزنده	فتنه انگیز	انگیخته
				باب بای موحده.					
باختن	ہارنا / کھیلنا	بازی / باخت		باخت / بازید	میبازد	بباز	بازنده	قمارباز	باخته
باریدن	برسنا / برسانا	بارش		بارید	میبارد	ببار	بارنده	اشکبار / باران	باریده
بافتن	بننا	بافت		بافت	میبافد	بباف	بافنده	نورباف	بافته
بالیدن	زیاده ہونا / جسم کا بڑھنا	بالیدگی / بالش		بالید	می بالد	ببال	بالنده		بالیده
بایستن	ضروری ہونا / چاہیے ہونا			بایست	میباید				بایسته
بخشودن	بخشنا	بخشایش		بخشود	می بخشاید	ببخشای	بخشاینده		بخشوده
بخشیدن	بخشنا	بخشش		بخشید	می بخشد	ببخش	بخشنده	خطابخش	بخشیده
برآمدن	[illegible]	برآمد		برآمد	برمی آید	برآی	برآینده		برآمده
برآوردن	باہر لانا			برآورد	برمی آورد	برآور	برآورنده		برآورده
برداشتن	اوٹھانا			برداشت	برمیدارد	بردار	بردارنده	غلط بردار	برداشته
بردن	لیجانا			برد	می برد	ببر	برنده	نامه بر	برده
برشتن	بھوننا		بریانیدن	برشت					برشته / [illegible] / بریان

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
برگشتن	پھرنا	برگشتگی		برگشت	برمیگردد	برگرد			برگشته
بریدن	کاٹنا	بُرش		برید	می بُرد	بِبُر	بُرّنده	بُرّان / کیسه بُر	بُریده
بستن	باندھنا	بند و بست / بندش		بست	می بندد	به بند		شکسته بند	بسته
بودن	ہونا	بود		بود	می باشد	بباش	باشنده	خوش باش	بوده
بوسیدن	بوسیده ہونا / چومنا	بوسیدگی / بوسه		بوسید	می بوسد	ببوس	بوسنده	زمین بوس	بوسیده
بیختن	چھاننا		بیزانیدن	بیخت	می بیزد	به بیز	بیزنده		بیخته / پارچه بیز
بوییدن	سونگھنا / بو دینا		بویانیدن	بویید	می بوید	ببوی	بوینده	بویا	بوییده
				باب بای فارسے					
پاریدن	لنگڑی ہونا			پارید					پاریده
پاشیدن	بکھرنا / چھڑکنا			پاشید	می پاشد	بپاش	پاشنده	پاشان / گہرپاش	پاشیده
پالودن	صاف کرنا	پالایش		پالود	می پالاید	بپالای	پالاینده		پالوده
پاییدن	ٹھیرنا	پایندگی		پایید	می پاید	بپای	پاینده	دیرپای	پاییده
پختن	پکانا	پزش	پزانیدن	پخت	می پزد	بپز	پزنده	نان پز	پخته
پذیرفتن	قبول کرنا	پذیرائی		پذیرفت	می پذیرد	بپذیر	پذیرنده	پذیرا / پوزش پذیر	پذیرفته
پرداختن	[illegible]	پرداخت / پرداز		پرداخت	می پردازد	بپرداز	پردازنده	چهره پرداز	پرداخته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
پرستیدن	پوجنا	پرستش		پرستید	می پرستد	بپرست	پرستنده	پرستار / بت پرست	پرستیده
پرسیدن	پوچھنا	پرسش		پرسید	می پرسد	بپرس	پرسنده	پرسان	پرسیده
پروردن / پرورانیدن	پالنا	پرورش		پرورد	می پرورد	بپرور	پرورنده	پروردگار / غریب پرور	پرورده / دست پرورده
پرهیزیدن	پرہیز کرنا	پرهیز	پرهیزانیدن	پرهیزید	می پرهیزد	بپرهیز	پرهیزنده		پرهیزیده
پَریدن	اوڑنا	پرواز	پرانیدن	پرید	می پرد	بپر	پرنده	پرّان	پریده
پُریدن	بھرنا			پُرید	می پُرد	بپُر			پُریده
پژمردن	کمھلانا			پژمرد					پژمرده
پژوهیدن	تلاش کرنا	پژوهش		پژوهید	می پژوهد	بپژوه	پژوهنده	حق پژوه	پژوهیده
پسندیدن	پسند کرنا	پسند		پسندید	می پسندد	بپسند	پسندنده	مشکل پسند	پسندیده
پنداشتن	معلوم کرنا	پندار		پنداشت	می پندارد	بپندار	پندارنده		پنداشته
پوشیدن	پہننا / چھپانا	پوشش	پوشانیدن	پوشید	می پوشد	بپوش	پوشنده	[illegible] پوش	پوشیده
پوییدن	دوڑنا	پویه / پویش	پویانیدن	پویید	می پوید	بپوی	پوینده	پویان	
پیچیدن	لپیٹنا	پیچش / پیچ	پیچانیدن	پیچید	می پیچد	بپیچ	پیچنده	[illegible] / پیچان	پیچیده
پیراستن	چھانٹنا	پیرایش		پیراست	می پیراید	بپیرای	پیراینده	باغ پیرا	پیراسته
پیمودن	ناپنا	پیمایش		[illegible]	می پیماید	بپیمای	پیماینده	بادپیما	پیموده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
پیوستن	ملانا / ملنا	پیوند		پیوست	می پیوندد	بپیوند			پیوسته
				باب تای فوقانی					
تاختن	[illegible] / دوڑانا	تازش / ترکتاز		تاخت	میتازد	بتاز	تازنده	یکه تاز	تاخته
تافتن	چمکنا / بٹنا	تابش / تاب		تافت	میتابد	بتاب	تابنده	تابان / عالمتاب	تافته
تپیدن	تڑپنا	تپش	تپانیدن	تپید	می تپد	بتپ	تپنده	تپان	تپیده
تراشیدن	چھیلنا / کاٹنا	تراش		تراشید	می تراشد	بتراش	تراشنده	موتراش	تراشیده
تراویدن	ٹپکنا	تراوش		تراوید	می تراود		تراونده		تراویده
ترسیدن	ڈرنا	ترس	ترسانیدن	ترسید	می ترسد	بترس	ترسنده	ترسان / خداترس	ترسیده
ترکیدن	شق ہونا			ترکید	می ترکد		ترکنده		ترکیده
تفتن	گرم ہونا			تفت					تفته
تفسیدن	[illegible] ہونا			تفسید	می تفسد		تفسنده	تفسان	تفسیده
تنیدن	تننا			تنید	می تند	بتن	تننده		تنیده
توانستن	سکنا	توانائی / توان		توانست	می تواند		تواننده	توانا	
				باب جیم عربی					
جستن	کودنا	جست	جهانیدن	جست	می جهد	بجه	جهنده	جهان	جسته

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جستن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جنبیدن	ہلنا	جنبش	جنبانیدن	جنبید	می جنبد	[illegible]	[illegible]	جنبان	[illegible]
جوشیدن	ابلنا	جوشش	جوشانیدن	جوشید	می جوشد	بجوش	جوشندہ	[illegible]	[illegible]

باب جیم فارسی

چربیدن	غالب ہونا			چربید	می چربد	بچرب	چربندہ		[illegible]
چریدن	چرنا	چرا	چرانیدن	چرید	می چرد	بچر	چرندہ		چریدہ
چسپیدن	لپٹنا	چسپیدگی	چسپانیدن	چسپید	می چسپد	بچسپ	چسپندہ	چسپان	چسپیدہ
چشیدن	چکھنا	چاشنی	چشانیدن	چشید	می چشد	بچش	چشندہ	نمک چش	چشیدہ
چکیدن	ٹپکنا	چکیدن	چکانیدن	چکید	می چکد	بچک	چکندہ	[illegible]	چکیدہ
چمیدن	لچکنا	چمش	چمانیدن	چمید	می چمد	بچم	چمندہ	چمان	چمیدہ
چیدن	چننا			چید	می چیند	بچین	چینندہ	خوشہ چین	چیدہ

باب خای معجمہ

خاریدن	[illegible]	خارش		خارید	می خارد	بخار	خارندہ	[illegible]	خاریدہ
خاستن	اٹھنا			خاست	می خیزد	بخیز	خیزندہ	سحر خیز	خاستہ
خائیدن	چبانا			خائید	می خاید	بخای	خایندہ	[illegible]	خائیدہ

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
خراشیدن	چھیلنا	خراش		خراشید	میخراشد	بخراش	خراشنده	سمع خراش	خراشیده
خرامیدن	کمر اکڑ کر چلنا	خرام		خرامید	میخرامد	بخرام	خرامنده	خوشخرام	خرامیده
خروشیدن	[illegible]	خروشش	خروشانیدن	خروشید	میخروشد	بخروش	خروشنده	خروشان	
خریدن	مول لینا	خرید		خرید	میخرد	بخر	خرنده	ارزان خر خریدار	خریده
خزیدن	گھسنا			خزید	میخزد	بخز	خزنده	خزان	خزیده
خستن	زخمی ہونا زخمی کرنا	خستگی		خست					خسته
خفتن	سونا	خفت	خسپانیدن	خفت	می خسپد	بخفت بخسپ	خسپنده		خفته
خلیدن	چبھنا	خلش	خلانیدن	خلید	میخلد		خلنده		خلیده
خموشیدن	چپ رہنا	خاموشی	خموشانیدن	خموشید	می خموشد	بخموش	خموشنده	خاموش	خموشیده
خمیدن	ٹیڑھا ہونا	خمیدگی خم	خمانیدن	خمید	می خمد	بخم	خمنده		خمیده
خنبیدن	[illegible]			خنبید	می خنبد	بخنب	خنبنده		
خندیدن	ہنسنا	خنده	خندانیدن	خندید	میخندد	بخند	خندنده	خندان	خندیده
خوابیدن	سونا	خواب	خوابانیدن	خوابید	می خوابد	بخواب	خوابنده		خوابیده
خواستن	چاہنا	خواہش		خواست	میخواہد	بخواہ	خواہنده	خیر خواه خواہان	خواسته
خواندن	پڑھنا بلانا			خواند	میخواند	بخوان	خواننده	قرآن خوان خوانا	خوانده

[illegible]

خوردن	کھانا	خورش	[illegible]	خورد	میخورد	بخور	خورنده	[illegible]	خورده
خوشیدن	سوکھنا			خوشید	میخوشد	بخوش	خوشنده		خوشیده
خیسیدن	[illegible] ہونا		[illegible]	خیسید	میخیسد	بخیس			خیسیده

باب دال مهمله

دادن	دینا	داد / دهش	دهانیدن	داد	میدهد	بده	دهنده	تاوان ده	[illegible]
داشتن	رکھنا	داشت		داشت	میدارد	بدار	دارنده	مالدار	داشته
دانستن	جاننا	دانائی / دانش		دانست	میداند	بدان	داننده	حسابدان / دانا	دانسته
درخشیدن	چمکنا	درخش	درخشانیدن	درخشید	می درخشد	بدرخش	درخشنده	درخشان	درخشیده
درفشیدن	کانپنا / چمکنا			درفشید	می درفشد	بدرفش	درفشنده		[illegible]
درودن	کاٹنا	درو		درود	می درود	بدرو	درونده		درویده
دریدن	پھاڑنا		درانیدن	درید	میدرد	بدر	درنده	[illegible]	دریده
دزدیدن	چرانا	دزدی		دزدید	میدزدد	بدزد	دزدنده	آب دزد	دزدیده
دمیدن	[illegible] / پھونکنا	دم	دمانیدن	دمید	می دمد	بدم	دمنده	[illegible]	دمیده
دوختن	سینا	دوخت	دوزانیدن	دوخت	میدوزد	بدوز	دوزنده	خیمه دوز	دوخته
دوشیدن	دوہنا		دوشانیدن	دوشید	می دوشد	بدوش	دوشنده		[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دویدن	دوڑنا	[illegible] / [illegible]	[illegible]	دوید	[illegible]	[illegible]	دونده	تیزرو / دوان	دویده
دیدن	دیکھنا	دید / بینش		دید	می بیند	ببین	بیننده	بینا / حق بین	دیده
			باب رای مهمله						
راندن	ہانکنا / چلانا			راند	میراند	بران	راننده	حکمران	رانده
ربودن	لیجانا / اوچک لینا	ربودگی		ربود	میرباید	بربا	رباینده	دلربا	ربوده
رخشیدن	چمکنا		رخشانیدن	رخشید	می رخشد	برخش	رخشنده	رخشان	رخشیده
رزیدن	رنگنا			رزید	می رزد	برز	رزنده	رنگرز	رزیده
رستن	چھوٹنا	رستگاری		رست		۱		رستگار	رسته
رُستن	اوگنا			رُست					[illegible]
رسیدن	پہونچنا	رسائی	رسانیدن	رسید	میرسد	برس	رسنده	رسا / فریادرس	رسیده
رشتن	[illegible]			رشت					رشته
رفتن	جانا / چلنا	روش / رفتار		رفت	میرود	برو	رونده	روان / گرم رو	رفته
رُفتن	[illegible]	رفت و روب	روبانیدن	رفت	میروبد	بروب	روبنده	[illegible] / خاکروب	رفته
رقصیدن	ناچنا	رقص	رقصانیدن	رقصید	میرقصد	برقص	رقصنده	رقصان	
رمیدن	بھاگنا	رم	رمانیدن	رمید	میرمد	برم	رمنده	رمان	رمیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	[illegible]	اسم مفعول
رنجیدن	آزرده ہونا	رنجش	رنجانیدن	رنجید	میرنجد	برنج	رنجنده	زودرنج / رنجان	رنجیده
روییدن	اگنا -		رویانیدن	رویید	میروید		روینده	خودرو	روییده
رهیدن	چھوٹنا	رهائی	رهانیدن	رهید / رستن	میرهد	برهد	رهنده	رها	رهیده
ریختن	چھلکانا / بہنا	ریزش		ریخت	میریزد	بریز	ریزنده	عرق ریز	ریخته
ریدن	ہگنا			رید	میرید	بری			
ریسیدن	کاتنا			ریسید	میریسد	بریس	ریسنده		ریسیده
				باب زای معجمہ					
زادن	جننا			زاد					آدم زاد / زاده
زاییدن	جننا	زاییدگی		زایید	میزاید	بزای	زاینده	حادثه زای	زاییده
زاریدن	رونا	زاری		زارید	می زارد			زار	
زدن	مارنا	زد / زنش		زد	میزند	بزن	زننده	شمشیرزن / کف زنان	زده
زدودن	صیقل کرنا	زدایش		زدود	میزداید	بزدای	زداینده	غم زدای	زدوده
زیستن	جیتا			زیست	میزید	بزی	زنده		
				باب زای فارسی					
ژولیدن	الجھنا			ژولید					ژولیده

باب سین مہملہ

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
ساختن	موافقت کرنا / بنانا	سازش / ساخت		ساخت	میسازد	بساز	سازنده	نده ساز	ساخته
سائیدن	پیسنا			سائید	میساید	بسای	ساینده	سرمه سا	سائیده
سپردن	سونپنا	سپارش		سپرد	می سپارد	بسپار	سپارنده	جان سپار	سپرده
سپوختن	چبھونا / نکالنا			سپوخت					سپوخته
سپوزیدن	چبھونا / نکالنا			سپوزید	می سپوزد	بسپوز	سپوزنده		سپوزیده
ستاندن	لینا			ستاند	می ستاند	بستان	ستاننده	کشورستان	ستانده
ستائیدن	سراہنا	ستایش		ستائید	می ستاید	بستای	ستاینده	خودستا	ستائیده
ستدن	لینا	ستد		ستد					
ستردن	مونڈنا / مونڈوانا			سترد	می سترد		سترنده	استره	سترده
ستودن	تعریف کرنا			ستود					ستوده
ستیزیدن	لڑنا	ستیزه	ستیزانیدن	ستیزید	می ستیزد	بستیز	ستیزنده	ستیزان	ستیزیده
سرائیدن	گانا			سرائید	می سراید	بسرای	سراینده	نغمه سرا	سرائیده
سرشتن	گوندھنا	سرشت		سرشت					سرشته
سزیدن	لائق ہونا	سزا		سزید	می سزد		سزنده	سزاوار	

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	حال	امر	اسم فاعل	[illegible]	اسم مفعول
سفتن	بیدهنا			سفت					سفته
سگالیدن	اندیشه کرنا	سگال		سگالید	می سگالد	بگال	سگالنده	خیرسگال	سگالیده
سنجیدن	تولنا		سنجانیدن	سنجید	می سنجد	بسنج	سنجنده	گهرسنج	سنجیده
سوختن	جلنا / جلانا / روشن کرنا	سوخت / سوزش	سوزانیدن	سوخت	میسوزد	بسوز	سوزنده	سوزان / دلسوز	سوخته
سودن	گهسنا			سود					سوده
				باب شین معجمه					
شاشیدن	پیشاب کرنا			شاشید	می شاشد		شاشنده		شاشیده
شایستن	لائق هونا			شایست	میشاید			شایان	شایسته
شپلیدن	چخوڑنا / سیٹی بجانا		شپلانیدن	شپلید	می شپلد		شپلنده		شپلیده
شتافتن	دوڑنا	شتاب		شتافت	می شتابد	بشتاب	شتابنده	شتابان	شتابیده
شدن	جانا / هونا			شد	میشود	بشو	شونده		شده
شستن	دهونا	شست و شوی		شست	میشوید	بشو	شوینده	پارچه شو	شسته
شکستن	توڑنا / ٹوٹنا	شکن / شکست		شکست	می شکند	بشکن	شکننده	بت شکن	شکسته
شکیبیدن	صبر کرنا	شکیبائی		شکیبید	می شکیبد	بشکیب	شکیبنده		شکیبیده
شکوخیدن	ٹهوکر کهانا	شکوخ	شکوخانیدن	شکوخید	می شکوخد	بشکوخ	شکوخنده		

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
شگافتن	پھٹنا / چیرنا	شگاف		شگافت	میشگافد	بشگاف	شگافنده	خاراشگاف	شگافته
شگفتن	کھلنا	شگفت		شگفت	می شگفد				شگفته
شمردن	گننا	شمار		شمرد	میشمارد	بشمار	شمارنده	اخترشمار	شمرده
شناختن	پہچاننا	شناخت / شناسائی		شناخت	می شناسد	بشناس	شناسنده	حق شناس / شناسا	شناخته
شنفتن	سننا			شنفت					شنفته
شنودن	سننا	شنود		شنود					شنوده
شنیدن	سننا / سنوگھنا	شنوائی		شنید	می شنود	بشنو	شنونده	شنوا / سخن شنو	شنیده
شوریدن	شورکرنا / برہم ہونا	شورش	شورانیدن	شورید	می شورد			سلحشور	شوریده
				باب طای مطبقه					
طپیدن	بیقرار ہونا	طپش	طپانیدن	طپید	می طپد	بطپ	طپنده	طپان	طپیده
طرازیدن	نقش کرنا	طراز		طرازید	می طرازد	بطراز	طرازنده	صورت طراز	طرازیده
طلبیدن	بلانا / چاہنا	طلب		طلبید	می طلبد	بطلب	طلبنده	طلبگار	طلبیده
				باب غین معجمه					
غارتیدن	لوٹنا	غارت		غارتید					غارتیده
غلطیدن	لوٹنا / لیٹنا		غلطانیدن	غلطید	می غلطد	بغلط	غلطنده	غلطان	غلطیده

طپیدن هم [illegible] در اصل لغت تای [illegible] [illegible] الرتبعای مطبقه استعمال نموده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
غنودن	اونگھنا	غنودگی		غنود					غنوده
باب فا									
فتادن	گرنا / پڑنا			فتاد	می فتد				فتاده
فرستادن	بھیجنا			فرستاد	می فرستد	بفرست	فرستنده		فرستاده
فرسودن	گھسنا	فرسودگی		فرسود	میفرساید	بفرسای	فرساینده	جانفرسای	فرسوده
فرمودن	فرمانا	فرمایش		فرمود	میفرماید	بفرمای	فرماینده	کارفرما	فرموده
فروختن	بیچنا	فروخت / فروش	فروشانیدن	فروخت	میفروشد	بفروش	فروشنده	حلوافروش	فروخته
فریفتن	فریب کھانا / فریب دینا	فریب		فریفت	می فریبد	بفریب	فریبنده	ابله فریب	فریفته
فزودن	زیاده کرنا / زیاده ہونا	فزایش		فزود	می فزاید	بفزای	فزاینده	راحت فزا	فزوده
فسردن	ٹھٹھرنا			فسرد					فسرده
فشاندن	جھاڑنا			فشاند	می فشاند	بفشان	فشاننده	زرفشان	[illegible]
فشردن	نچوڑنا / [illegible]	فشار	فشرانیدن	فشرد	می فشرد	بفشر	فشارنده	جگرفشار	فشرده
فگندن	ڈالنا			فگند	می فگند	بفگن	فگننده	سایه فگن	فگنده
فهمیدن	سمجھنا	فهم	فهمانیدن	فهمید	می فهمد	بفهم	فهمنده	سخن فهم	[illegible]
باب کاف تازی									

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]			کاست					کاسته
کاشتن	[illegible]			کاشت	می کارد	بکار	کارنده	تخم کار	کاشته
کافتن	[illegible]			کافت		بکاو			کافته
کاویدن	کهودنا	[illegible]		کاوید	می کاود	بکاو	کاونده		کاویده
کاهیدن	گهٹنا / گهٹانا	کاهش		کاهید	میکاهد	بکاه	کاهنده	جانکاه	کاهیده
کردن	کرنا	کار / کردار	کنانیدن	کرد	میکند	بکن	کننده	نصیحت کن / گریه کنان	کرده
گشادن	کهلنا / کهولنا	گشایش		گشاد	میگشاید	بگشا	گشاینده	مشکل کشا	کشاده
کشتن	مارڈالنا	کشش		کشت	میکشد	بکش	کشنده	[illegible] کش	کشته
کشتن	بونا	کشت		کشت					کشته
کشودن	کهلنا / کهولنا	کشود		کشود					کشوده
کشیدن	کهینچنا	کشش		کشید	میکشد	بکش	کشنده	گردنکش / پیشکشان	کشیده
کفیدن	پهٹنا			کفید					کفیده
کندن	کهودنا			کند	می کند	بکن	کننده	چاه کن	کنده
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]
کوشیدن	کوشش کرنا	کوشش		کوشید	میکوشد	بکوش	کوشنده	سخت کوش	کوشیده

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کوفتن	کوٹنا	کوفت	کوبانیدن	کوفت	می کوبد	بکوب	کوبنده	کوبان [illegible]	کوفته
				باب کاف فارسی					
گداختن	پگھلنا / پگھلانا / گھلنا	گدازه		گداخت	میگدازد	بگداز	گدازنده	جانگداز	گداخته
گذاشتن	چھوڑنا	فروگذاشت		گذاشت	میگذارد	بگذار	گذارنده		گذاشته
گذشتن	گذرنا		گذرانیدن	گذشت	میگذرد	بگذر	گذرنده	بگذار	گذشته
گراییدن	خواہش کرنا	گرایش		گرائید	میگراید	بگرای	گراینده		گراییده
گردیدن	پھرنا / ہونا	گردش	گردانیدن	گردید	میگردد	بگرد	گردنده	گرد بگرد / گردان	گردیده
گرفتن	پکڑنا لینا / فرض کرنا	گرفت / گیرائی		گرفت	میگیرد	بگیر	گیرنده	دامنگیر	گرفتار / گرفته
گرویدن	رغبت کرنا	گرویدگی		گروید	میگرود		گرونده		گرویده
گریختن	بھاگنا	گریز		گریخت	میگریزد	بگریز	گریزنده	گریزان	گریخته
گریستن	رونا	گریه		گریست	میگرید	بگری	گرینده	گریان	گریسته
گزاردن	ادا کرنا	گزارش		گزارد	میگزارد	بگزار	گزارنده	نمازگزار	گزارده
گزیدن	کاٹ کھانا	گزیدگی		گزید	میگزد / میگزاید	بگز / بگزای	گزنده	[illegible]	گزیده
گزیدن	چن لینا			گزید	میگزیند	بگزین	گزیننده	[illegible]	[illegible]
گساردن	چھوڑنا / کھانا			گسارد	میگسارد	بگسار	گسارنده	[illegible]	گسارده

و بمعنی خوردن مخصوص بمعنی می [illegible] مطلق [illegible] گسار هم آمده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گستردن	[illegible]	[illegible]		گسترد	می‌گسترد	[illegible]	گسترنده	کرم‌گستر	گسترده
گسستن	[illegible] / [illegible]			گسست					گسسته
گسیختن	[illegible] / توانا			گسیخت	می‌گسلد	بگسل	گسلنده	پیمان‌گسل	گسیخته
گشتن	[illegible] / [illegible]	[illegible] / گشت		گشت					گشته
گفتن	کہنا	گویائی / گفتار		گفت	میگوید	بگو	گوینده	گویان / گویا	گفته
گماشتن	مقرر [illegible]			گماشت	می‌گمارد	بگمار	گمارنده		گماشته
گنجیدن	سمانا	گنجایش		گنجید	می‌گنجد	بگنج	گنجنده		گنجیده
گواریدن	ہضم ہونا	گوارش		گوارید	می‌گوارد	بگوار	گوارنده	گوارا	گواریده
			باب لام						
لاییدن	[illegible]			لایید	می‌لاید	بلای	لاینده		
لافیدن	[illegible]	لاف		لافید	می‌لافد	بلاف	لافنده		
لرزیدن	کانپنا	لرزش	[illegible]	لرزید	می‌لرزد	بلرز	لرزنده	لرزان	لرزیده
لغزیدن	پھسلنا	لغزش	[illegible]	لغزید	می‌لغزد	بلغز	لغزنده	لغزان	لغزیده
لیسیدن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لیسید	می‌لیسد	بلیس	لیسنده	کاسه‌لیس	لیسیده
[illegible]									

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
مالیدن	ملنا	مالش		مالید	میمالد	بمال	مالنده	صدحال مالان	پامال مالیده
ماندن	رہنا	ماندگی		ماند	میماند	بمان	مانده	شادمان	مانده
مانستن	مشابہ ہونا	مانائی		مانست	میماند	بمان	مانده	مانا	
مردن	مرنا			مُرد	می میرد	بمیر	میرنده		مُرده
مکیدن	چوسنا		مکانیدن	مکید	می مکد	بمک	مکنده		مکیده
باب نون									
نازیدن	نازکرنا	ناز		نازید	می نازد	بناز	نازنده	نازان	نازیده
نالیدن	شورکرنا	نالش		نالید	منالد	بنال	نالنده	نالان	نالیده
نامیدن	نام رکھنا			نامید	می نامد		نامنده		نامیده
نبشتن	لکھنا			نبشت					نبشته
نشستن	بیٹھنا		نشانیدن	نشست	می نشیند	بنشین	نشیننده	خاک نشین	نشسته
نکوهیدن	ملامت کرنا بری کرنا	نکوهش		نکوهید	می نکوهد		نکوهنده		نکوهیده
نگاشتن	لکھنا	نگارش		نگاشت	می نگارد	بنگار	نگارنده	صورت نگار	نگاشته
نگریستن	دیکھنا	نگرانی		نگریست	می نگرد	بنگر	نگرنده	نگران	نگریسته
نمودن	[illegible]	نمود نمایش		بنمود	می نماید	بنمای	نماینده	نمودار نمایان حق نما	نموده

مصدر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ماضی	حال	امر	اسم فاعل	[illegible]	اسم مفعول
نواختن	نوازنا / بجانا	نوازش		نواخت	می نوازد	بنواز	نوازنده	بنده نواز	نواخته
نوردیدن	لپیٹنا	نورد		نوردید	می نوردد	بنورد	نوردنده	ره نورد	نوردیده
نوشتن	لپیٹنا			نوشت	—	ار			نوشته
نوشتن	لکهنا	نوشت	نویسانیدن	نوشت	مینویسد	بنویس	نویسنده	نویسان / خوشنویس	نوشته
نوشیدن	پینا	نوش	نوشانیدن	نوشید	می نوشد	بنوش	نوشنده	مئ نوش	نوشیده
نهادن	رکهنا			نهاد	می نهد	بنه	نهنده	منت نه	[illegible]
نهفتن	چھپانا / چھپنا			نهفت					نهفته
نیوشیدن	سننا			نیوشید	می نیوشد	بنیوش	نیوشنده	سخن نیوش	نیوشیده
باب واو									
واخیدن	ڈہنکنا			واخید	می واخد		واخنده		واخیده
ورزیدن	اختیار کرنا / مشق کرنا	ورزش		ورزید	می ورزد	بورز	ورزنده	ورزان	ورزیده
ورغلانیدن	بہکانا			ورغلانید	می ورغلاند		ورغلانند		ورغلانید
وزیدن	ہوا چلنا			وزید	می وزد	بوز	وزنده	وزان	وزیده
باب های هوز									
هراسیدن	ڈرنا	هراس	هراسانیدن	هراسید	میهراسد	بهراس	هراسنده	هراسان	هراسیده

سعدی فرماید [illegible]

مصدر فارسی	معنی هندی	حاصل مصدر	[illegible]	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم [illegible]	اسم مفعول
هشتن	چهوڑنا			هشت					هشته
هلیدن	چهوڑنا			هلید	می هلد	بهل	هلنده		هلیده
باب یای تحتانی									
یارستن	سکنا	یارائی		یارست	می یارد				یارسته
یافتن	پانا			یافت	می یابد	بیاب	یابنده	کامیاب	یافته

خاتمه

هر مبتدی را لازمست که صرف کبیر تمامی مصادر لازم و متعدی را بطریق مرقوم الصدر محفوظ بر زبان کند تا در چند روز قوت استخراج مشتقات و ملکهٔ خواندن عبارات بهم رسد امید که مؤلف را از دعای خیر محروم و مستثنی نسازند مصرع بر کریمان کارها دشوار نیست

والحمد لله علی الاتمام والصلوة علی محمد خیر الانام و آله الکرام و صحبه العظام الی یوم القیام

خاتمة الطبع

معونِ عنایت خدای قوی قادر نسخهٔ صفوة المصادر تالیف اخ معظم و برادر مکرم مجاور رحمت ایزد منان حاجی نجم الدین محمد مصطفی خان ولد حاجی محمد روشن خان افاض علیهما سجال الغفران والعفو بتاریخ ۲۸ شهر جمادی الآخره سنه [illegible] هجری در مطبع مصطفائی واقع شهر کانپور محله پٹکاپور زیور طبع گرفته شد

[illegible]

شجرهٔ اصول مشتقات فارسی زبان

صیغهٔ واحد اسم فاعل

صیغهٔ واحد غائب نهی مستقبل

صیغهٔ واحد غائب امر مستقبل

صیغهٔ واحد غائب حال

صیغهٔ واحد غائب مضارع

صیغهٔ واحد غائب مستقبل

صیغهٔ واحد غائب ماضی تمنائی

صیغهٔ واحد غائب ماضی احتمالی

صیغهٔ واحد غائب ماضی بعید

صیغهٔ واحد غائب ماضی قریب

صیغهٔ واحد غائب ماضی استمراری

صیغهٔ واحد غائب ماضی مطلق

مصدر [illegible] و حفظ کنندگان

وجه ختم بر خاتمه برای سند این معنی که این کتاب
مطبوع مطبع مصطفائیست مهر و دستخط افزوده شد

العبد

محمد روشن خان حنفی
محمد عبد الرحمن خان